



Redefining the Nature and Role of Religious Foundations in Curriculum Knowledge: Consequence of a New Insight into the Interactions between Religion and Philosophy

Masoumeh Ilami Rodmaajani

Student, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: ilami@pnu.ac.ir

Maghsoud Amin Khandaghi

Associate Professor, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran. Email: aminkhandaghi@um.ac.ir

Abbas Jawareshkian

Associate Professor, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran.

Received: 2021-12-11	Revised: 05/02/2022	Accepted: 2022-04-20
Citation: Illami, M., Amin Khandaghia, M., & Jawareshkiana, A. (2022). Redefining the Nature and Role of Religious Foundations in Curriculum Knowledge: Consequence of a New Insight into the Interactions between Religion and Philosophy. <i>Foundations of Education</i> , 11(2), 31-55. doi: 10.22067/fedu.2022.73929.1106		

Abstract

This research aimed at providing a new conception of the role and nature of religious foundations in the curriculum studies by rethinking of interactions between religion and philosophy. Using theoretical approach in the study revealed that the majority of existing approaches to interactions between philosophy and religion have defects and limitations as to the nature of religious foundations of the curriculum. In the approach named the priority of philosophy over religion, the philosophical principles act as the curriculum foundation and all curriculum dimensions and issues are formulated based on philosophical assumptions and religious principles are conceived as secondary ones. In the extreme rationalism approach, philosophical principles are basic where religious principles have no independent placement included under sociological and/or historical foundations. For passing these limitations and redefining the fundamental and active role of religious foundations of the curriculum, it is needed that a reflective view is set forth for Sadra's conception of interactions between religion and philosophy as the two thoughtful systems. Therefore, Mulla-Sadra's view on the interactions between religion and philosophy was analyzed based on its main eight features and their implications for the religious foundations in the curriculum. In this new view, the role and placement of religious foundations in the curriculum change heavily. Religion is conceived as a coherent knowledge system and meaningful network (theory) and religious foundation play the main role in curriculum knowledge. In this regard, religion and its foundations are all present in all cognitive dimensions, levels and aspects of the curriculum.

Keywords: Religious Foundations, Curriculum Knowledge, Religion, Philosophy, Mulla-Sadra.



©2022 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. No permission is required from the authors or the publishers.

پژوهش نامه مبانی تعلیم و تربیت

OPEN ACCESS
دسترسی آزاد<https://fedu.um.ac.ir>

مقاله پژوهشی

بازتعریف ماهیت و نقش مبانی دینی در دانش مطالعات برنامه‌درسی:
پیامد نگاهی نو به مناسبات میان دین و فلسفه

معصومه عیلامی رودمعجنی

دانشجوی دکتری، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. ilami@pnu.ac.ir

مقصود امین خندقی

دانشیار، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران. aminkhandaghi@um.ac.ir

عباس جوارشکیان

دانشیار، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۹/۲۰	تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۱۱/۱۶	تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱/۳۱
استناد: عیلامی رودمعجنی، معصومه؛ امین خندقی، مقصود؛ جوارشکیان، عباس. (۱۴۰۱). بازتعریف ماهیت و نقش مبانی دینی در دانش مطالعات برنامه‌درسی: پیامد نگاهی نو به مناسبات میان دین و فلسفه. پژوهش نامه مبانی تعلیم و تربیت، ۱۱(۲)، ۵۵-۳۱. doi: 10.22067/fedu.2022.73929.1106		

چکیده

هدف این پژوهش ارائه تصویری جدید از نقش و ماهیت مبانی دینی در مطالعات برنامه‌درسی از طریق بازاندیشی در مناسبات میان دین و فلسفه است. یافته‌ها با استفاده از روش پژوهش تحلیل نظرورزان نشان داد اغلب رویکردهای موجود در مناسبات دین و فلسفه نواقص و محدودیت‌هایی نسبت به ماهیت مبانی دینی برنامه‌درسی دارند. در رویکرد تقدم فلسفه بر دین، مبانی فلسفی به‌مثابه شالوده برنامه‌درسی بوده و تمام مسائل و ابعاد برنامه‌درسی بر اساس مفروضات فلسفی صورت‌بندی می‌شود و مبانی دینی در ذیل مبانی فلسفی مطرح است. در رویکرد عقل‌گرایی افراطی مبانی فلسفی، نقش بنیادین در برنامه‌درسی دارند و مبانی دینی به‌عنوان مبنایی مستقل جایگاهی در برنامه‌درسی ندارند بلکه در ذیل مبانی جامعه‌شناسی یا تاریخی طرح می‌شوند. این پژوهش برای عبور از چنین محدودیت‌هایی و تعریف نقشی فعال و بنیادین برای مبانی دینی در دانش مطالعات برنامه‌درسی، نگاهی بازاندیشانه بر اساس دیدگاه صدرایی به مناسبات دین و فلسفه، به‌عنوان دو منظومه معرفتی دارد. بدین منظور دیدگاه ملاصدرا در زمینه مناسبات دین و فلسفه تحلیل و بر اساس هشت ویژگی کلیدی این دیدگاه، دلالت‌های آن در قلمرو مبانی دینی برنامه‌درسی مشخص شد. بر اساس این منظر پیشنهادی، ماهیت و نقش مبانی دینی در مطالعات برنامه‌درسی دچار دگرگونی می‌شود. دین به‌عنوان یک منظومه معرفتی و به‌تبع آن، مبانی دینی به‌مثابه یک نظام معرفتی و شبکه معنایی منسجم (نظریه) شناخته شده و نقش مبانی دینی به‌عنوان بنیادی برای دانش برنامه‌درسی تغییر می‌کند. در این معنا دین و مبانی دینی در تمامی ابعاد معرفتی، سطوح و مراتب مختلف دانش برنامه‌درسی حضور داشته و مؤثر خواهد بود.

واژه‌های کلیدی: مبانی دینی، دانش برنامه‌درسی، دین، فلسفه، ملاصدرا

مقدمه

یکی از مباحث محوری در برنامه‌درسی معنا و تعریف برنامه‌درسی است. تعاریف متعددی از برنامه-درسی ارائه شده است. بوشامپ^۱ معتقد است برنامه‌درسی می‌تواند معانی مختلفی داشته باشد؛ به گونه‌ای که این معانی فقط در لفظ مشترک باشند. از دید او، سه معنا برای برنامه‌درسی می‌توان قائل شد. اول: برنامه‌درسی به‌مثابه سند مکتوب^۲، دوم: برنامه‌درسی به‌مثابه نظام^۳ برنامه‌درسی و سوم: برنامه‌درسی به‌مثابه قلمرو و حوزه مطالعاتی^۴ که دارای ابعاد، موضوعات، پرسش‌ها و وسعت مفهومی خاص است (Mehrmohammadi, 2020). در این مقاله معنای سوم از برنامه‌درسی مورد توجه است.

برنامه‌درسی به‌عنوان حوزه مطالعاتی دارای ابعاد معرفتی متعددی نظیر مبانی برنامه‌درسی^۵، نظریه برنامه‌درسی^۶، پژوهش برنامه‌درسی^۷، تاریخ برنامه‌درسی^۸، ارزشیابی برنامه‌درسی^۹، طراحی برنامه‌درسی^{۱۰}، سیاست‌گذاری برنامه‌درسی^{۱۱}، برنامه‌ریزی درسی^{۱۲} و اجرای برنامه‌درسی^{۱۳} و موضوعات گسترده‌ای در هر یک از ابعاد معرفتی آن است (Behar, 1994).

یکی از قلمروهای اساسی و چالش‌زا در این رشته مطالعاتی، بعد معرفتی مبانی برنامه‌درسی است. برای این بعد معرفتی، اهمیت و نقش بسیاری در قلمرو دانش برنامه‌درسی بیان شده است؛ از جمله اینکه مبانی برنامه‌درسی حدودمرز دانش برنامه‌درسی را مشخص می‌کنند و منابع معتبر اطلاعاتی هستند (Zais, 1976). این مبانی منشأ نظریه‌ها، اصول و آرمان‌های رشته برنامه‌درسی (Hunkins & Ornstein, 2016) و نقطه آغاز در تدوین برنامه‌درسی (Nagaraj & Tholappan, 2020) هستند. مبانی، روح‌بخش تمام عناصر برنامه‌درسی و ملاک و معیاری قوی در تعیین و شکل‌گیری آن‌هاست (Maleki, 2019) و کیفیت و کمیت تعاملات دانش برنامه‌درسی را با سایر حوزه‌ها مفهوم‌پردازی می‌کند (Amin Khandaghi, 2017, P. 20). با وجود نقش حیاتی مبانی برنامه‌درسی، از این بعد معرفتی در جامعه علمی غفلت شده است. یکی از مباحث و

1. beauchamp
2. curriculum as a document
3. curriculum as a system
4. curriculum as a field of study
5. curriculum foundations
6. curriculum theory
7. curriculum inquiry
8. curriculum history
9. curriculum evaluation
10. designing curriculum development
11. curriculum policy
12. curriculum development
13. curriculum implementation

موضوعات مهم و مطرح در این حوزه انواع مبانی است که نظرات مختلفی را به خود اختصاص داده است؛ مانند شریفی که مبانی برنامه‌درسی را شامل فلسفی، زیباشناختی، دینی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، روان‌شناختی، زیست‌شناختی و فناوریانه می‌داند (Sharifi, 2014).

در این مطالعه، مبانی دینی برنامه‌درسی به‌عنوان یک بعد معرفتی از دانش مطالعات برنامه‌درسی تلقی می‌شود که درون آن موضوعات مختلف و نسبت به آن موضوعات، نظریات متفاوتی مطرح است. از طرفی تلقی‌های گوناگونی از دین و مبانی دینی وجود دارد و به ازای این تنوع برداشت از دین، مبانی دینی نیز متنوع و متفاوت می‌شود؛ اما به‌طور کلی در این مطالعه فرض شده است که مبانی، منشأ نظریه‌ها، اصول و آرمان‌های رشته برنامه‌درسی هستند (Ornstein, 2016, P. 28)؛ بنابراین وقتی از مبانی دینی یاد می‌کنیم یعنی نوع دینی این مبانی. مبانی دینی یکی از اقسام مبانی برنامه‌درسی است که با توجه به فرهنگ حاکم بر جامعه و تأکید بر حفظ و گسترش ارزش‌های دینی و اسلامی از اهمیت بالایی برخوردار است و به نگرش فلسفی فرد و نظام تربیتی جهت می‌دهد (Pakseresht & Hosseini, 2014). چگونگی مفهوم‌پردازی از مبانی دینی و جایگاه آن و نیز توجه به نوع مسائل هر قلمرو مانند سایر مبانی، مستقیم و غیرمستقیم بر میزان و عمق تأثیرگذاری این مبانی در قلمروهای معرفتی برنامه‌درسی اثرگذار است؛ بنابراین توجه به این بعد امری ضروری است.

با مطالعه و بررسی در زمینه تأثیرات مبانی دینی در سایر حوزه‌ها مشخص می‌شود که در طول تاریخ، همیشه بین مبانی دینی و مبانی فلسفی چالش‌هایی وجود داشته است. به‌عنوان نمونه، در بعضی دیدگاه‌ها بین مبانی دینی و فلسفی تفاوتی قائل نمی‌شوند، چنانکه مرزوقی در بررسی سند تحول معتقد است، در این سند بین مبانی دینی و فلسفی تفاوتی دیده نمی‌شود؛ در حالی که این دو مبنا قابل تفکیک‌اند (Marzooghi et al., 2017) و یا برخی مبانی فلسفی را بر مبانی دینی مقدم دانسته‌اند، مانند ملکی مبانی اعتقادی و ارزشی را معادل با فلسفه می‌داند و معتقد است فلسفه جهت‌دهنده و تأثیرگذار بر همه تصمیم‌گیری‌های برنامه‌درسی است (Maleki, 2008). در مقابل، بعضی از صاحب‌نظران مبانی دینی را مقدم دانسته‌اند؛ مانند التومی الشیبانی که حاکمیت دین و اخلاق را بر کل برنامه‌درسی مقدم می‌داند (Al-Tumi Al-Shaybain, 1975). همچنین استپ در بحث آموزش بیان می‌کند که الهیات باید مقدم باشد؛ چراکه معتقد است الهیات حکم قطب‌نمای برنامه‌درسی را دارد. از سوی دیگر نیز در مکتب اگزیستانسیالیسم، دین و فلسفه هر دو مطرح هستند؛ بدون اینکه بر یکدیگر اثری داشته باشند و برنامه‌درسی با فرایندی معنادار، با تأکید بر تفسیر شخصی و تخصیص آن هدایت می‌شود (Estep et al., 2012).

دیدگاه‌های متفاوت به جایگاه مبانی دینی و فلسفی که باعث ایجاد تأثیرات عمیق و حیاتی در قلمرو معرفتی برنامه‌درسی می‌شود، نشأت گرفته از مسئله مهمی است که در قالب مسئله مناسبات دین و فلسفه مطرح است. این چالش حوزه برنامه‌درسی را به‌طور اعم، حوزه مبانی برنامه‌درسی را به‌طور خاص و حوزه مبانی دینی برنامه‌درسی را به‌طور اخص تحت تأثیر قرار می‌دهد. مناسبات دین و فلسفه (مبانی دینی و مبانی فلسفی) در مسائل و موضوعات متفاوتی دیده می‌شود؛ از جمله اینکه تعاریف متعدد و متفاوت از دین - نه به دلیل ابهام در شناخت دین، بلکه به جهت تفاوت مبانی دین‌شناسانه و از جمله دیدگاه‌های فلسفی دین‌شناسان - وجود دارد. هم‌چنین دیدگاه‌های فلسفی در تبیین منشأ و ضرورت دین بر این مناسبات تأثیر دارند. از سوی دیگر می‌توان به نقش دیدگاه‌های فلسفی در موضع‌گیری در برابر مسئله اثبات‌پذیری گزاره‌های دینی اشاره کرد که اختلاف دیدگاه‌های معرفتی این حوزه تأثیر عمیق و آشکاری بر چالش مورد بحث این مقاله دارد. از مهم‌ترین مسائل نسبت دین و فلسفه می‌توان به تأثیر دیدگاه فلسفی بر تفسیر و فهم گزاره‌های دینی و یا به بررسی تطبیقی آموزه‌های فلسفی دین اشاره کرد. در مورد اخیر، متکلمان و فیلسوفان الهی که از نگرش فلسفی به دین حمایت می‌کنند، مدعی وجود آموزه‌هایی فلسفی در دین، به‌ویژه دین اسلام هستند (Hasani, 2005).

این پژوهش به دنبال ارائه دیدگاهی جدید از ماهیت و نقش مبانی دینی در قلمرو مطالعات برنامه‌درسی بر اساس مناسبات بین دین و فلسفه بر اساس دیدگاه ملاصدرا است. بدین منظور در پی دستیابی به یک ارتباط متفاوت و متمایز در زمینه مناسبات میان دین و فلسفه هستیم. بر این اساس، ابتدا دیدگاه‌های گوناگون در زمینه مناسبات میان دین و فلسفه مطرح می‌شود. در گام دوم، نتایج هر رویکرد در برنامه‌درسی را نقد و بررسی کرده و در نهایت، دیدگاه ملاصدرا به‌عنوان دیدگاه معیار مورد مذاقه قرار می‌دهیم. در این دیدگاه، در گام اول به احصای ویژگی‌های کلیدی این نظریه و در گام دوم، به طرح دلالت‌های این خصیصه‌ها در مبانی دینی برنامه‌درسی خواهیم پرداخت. با اتکا به این مطالب به دنبال این هستیم که بدانیم: چه روابطی بین دین و فلسفه وجود دارد و با توجه به این روابط، مبانی دینی چه شکلی پیدا می‌کنند و آیا بر اساس مناسبات بین دو نظام معرفتی دین و فلسفه می‌توان تصویری فعال، فراگیر و بنیادین از مبانی دینی برنامه‌درسی مطرح کرد؟

مناسبات میان دین و فلسفه و پیامدهای آن در قلمرو مبانی دینی برنامه‌درسی

در این بخش به معرفی رویکردهای پنج‌گانه بین دین و فلسفه^۱ (مشمول بر ایمان‌گرایی افراطی،

۱. لازم به توضیح است این طبقه‌بندی فقط بر اساس مناسبات میان دین و فلسفه (فارغ از این که امکان دارد هر یک از صاحب‌نظران

معنایی متفاوت از دین و فلسفه ارائه داده باشند) صورت گرفته است.

عقل‌گرایی افراطی، تقدم فلسفه بر دین، تقدم دین بر فلسفه؛ و هماهنگی دین و فلسفه) پرداخته شده است. در ادامه دیدگاه هر رویکرد درباره ماهیت دین، فلسفه و همچنین برداشت از تناسب دین و فلسفه توصیف شده و در نهایت، به این مسئله می‌پردازیم که تلقی هر رویکرد از مبانی دینی در برنامه‌درسی چیست.

۱. ایمان‌گرایی افراطی (نفی فلسفه): این رویکرد معتقد است که وحی آمده است تا ما از عقل بی‌نیاز باشیم و غیر از وحی راه دیگری برای شناخت حقایق وجود ندارد (Afzali, 2004). ترتولیان^۱ بیان می‌کند که فلسفه منشأ انواع بدعت‌هاست و مخالف جدی فلسفه است (Gilson, 2000). افرادی چون کی-یرکگارد، گابریل مارسل و هایدگر هرچند مخالف فلسفه نیستند و آن را بجای خود می‌پذیرند اما ساحت دین را کاملاً از فلسفه جدا دانسته و اعتقاد دارند دین و دین‌داری از مقوله فهمیدن نیست بلکه از مقوله ایمان آوردن است؛ بنابراین در مفهوم ایمان‌گرایی شریک‌اند. هایدگر قائل به هیچ اتحادی میان فلسفه و کلام مسیحی نیست و بیان می‌کند که برای دیانت اصیل مسیحی فلسفه نوعی جنون است (Verneaux, 1993). شیعیان اخباری و سنی‌های ظاهر حدیث‌گرا با فلسفه و عقل‌گرایی در ستیز بوده و آن را بدعت می‌دانند. از بعضی عارفان نیز نباید غافل بود که پای فیلسوفان را چوبین دانسته‌اند (Afzali, 2004). برخی از افراد طبقه ایمان‌گرایی افراطی نقش محدودی برای عقل قائل بودند؛ مانند علامه مجلسی که عقل را در حد شناخت امام می‌پذیرد (Sobhani, 1990).

تلقی از دین: اینان دین را مساوی با وحی می‌دانستند. هر آنچه از طریق وحی به پیامبر نازل شده است، راه شناخت حقایق وحی است. این گروه وحی را به‌مثابه نقل می‌دانند و عقل را در کنار وحی یا در ذیل آن نمی‌بینند. شاید بتوان گفت، اینان حقیقت ایمان را به نوعی خودسپاری و تسلیم محض و بدون هیچ‌گونه استدلال و تفکر می‌دانند.

تلقی از فلسفه: این گروه فلسفه را مساوی با عقل می‌دانند و معتقدند، فلسفه منشأ انواع بدعت‌هاست. ایمان‌گرایان معتقدند عقل، فلسفه و استدلال، برای کشف حقایق اساسی دین و یا تبیین و فهم این حقایق نقشی ندارد و در ایمان‌گرایی افراطی تلاش و کوشش عقل را در جهت ایمان‌ورزی بیهوده می‌دانند.

تناسب دین و فلسفه: این رویکرد معتقد است که وحی آمده است تا ما از عقل بی‌نیاز باشیم. عقل تابع و بنده ایمان است؛ بنابراین برای سعادت انسان ایمان کافی است. لذا در این دیدگاه، عقل و فلسفه نفی می‌شود.

تلقی از مبانی دینی در برنامه‌درسی: حال اگر دیدگاه ایمان‌گرایی مفرط را در برنامه‌درسی متصور

شویم می‌توان گفت که در دانش برنامه‌درسی مبانی فلسفی را شاهد نخواهیم بود و مبانی دینی به‌عنوان اساسی‌ترین مبنا در دانش برنامه‌درسی مطرح خواهد بود. بنابراین، در این رویکرد، مبانی فلسفی به‌عنوان مبانی برنامه‌درسی پذیرفته نمی‌شود.

۲. عقل‌گرایی افراطی (نفی دین): طبق این دیدگاه، با وجود عقل، نیازی به وحی نیست و عقل انسانی قادر است حقایق را کشف و مطابق با آن زندگی را اداره کند و نیازی به دین نیست. برخی حتی پا را فراتر نهاده و بیان می‌کنند که دین سرچشمه تباهی و بدبختی انسانیت و تحمیق توده‌هاست (Afzali, 2004). از پیروان این دیدگاه می‌توان به طرفداران الهیات طبیعی اشاره کرد که عقل را برای سعادت بشر کافی می‌دانند. در بین مسلمانان، زکریای رازی در این نحله قرار می‌گیرد (Sharif, 1984, P. 628). او اعتقاد دارد که مردم به دین‌گرایی دارند؛ چون از گذشتگان تقلید می‌کنند (Sharif, P. 629). همچنین افرادی چون فروید، آگوست کنت و هیوم را نیز می‌توان در گروه عقل‌گرایی افراطی نام برد. فروید معتقد است ایمان به خدا به‌عنوان بنیان اکثر ادیان، امری توهمی است (Norway, Nosrati, 2009).

تلقی از دین: دین امری فرهنگی و تقلیدی و مجموعه‌ای از آداب و رسوم است. بنابراین دین و ایمان به معنای پذیرش و تسلیم توأم با اطمینان خواهد بود.

تلقی از فلسفه: فلسفه یک پدیده معرفتی است. در واقع، منظور از فلسفه، عقل یا فلسفه عقلانی یا استدلال و تبیین عقلانی است که از طریق آن می‌توان دین را شناخت. این گروه فلسفه را منشأ سعادت بشر و وسیله کشف حقایق می‌دانند.

تناسب دین و فلسفه: این دیدگاه در برابر ایمان‌گرایی مطرح است. این گروه دین را نفی کرده و معتقدند با وجود عقل نیازی به دین نیست.

تلقی از مبانی دینی در برنامه‌درسی: اگر رویکرد عقل‌گرایی صرف را در برنامه‌درسی متصور شویم، مبانی فلسفی نقش اصلی و اساسی را در برنامه‌درسی خواهد داشت و تمام مباحث و موضوعات برنامه‌درسی متکی به مبانی فلسفی خواهد بود و مبانی دینی به‌عنوان مبنایی مستقل برای برنامه‌درسی نخواهد بود. در این نظام فکری، مبانی دینی به‌عنوان شالوده و اساس برنامه‌درسی مطرح نیست. به‌عنوان مثال، دیدگاه ارنشتاین و لوین را می‌توان در این طبقه قرار داد. ارنشتاین مبانی عموماً پذیرفته‌شده برنامه‌درسی را مبانی فلسفی، تاریخی، روانشناسی، اجتماعی، جهانی‌سازی و فناوری می‌داند (Hunkins & Ornstein, 2016). همچنین ارنشتاین به همراه لوین مبانی را شامل مبانی تاریخی، مبانی فلسفی، مبانی سیاسی، مبانی اقتصادی، مبانی حقوقی، مبانی جامعه‌شناسی و مبانی برنامه‌ای می‌دانند (Ornstein & Levine, 2008). همان‌طور که مشاهده می‌شود، این

افراد مبانی دینی را به عنوان مبانی برنامه‌درسی نپذیرفته و آن را در ذیل مبانی جامعه‌شناسی-تاریخی و به عنوان پدیده‌ای فرهنگی-تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهند. در اینجا، دین به عنوان نظام معرفتی و آموزه‌های معرفتی مطرح نیست و لذا مبانی دینی جایگاه مبانی فلسفی را ندارند (Ornstein & Levine, 2008).

۳. تقدم فلسفه بر دین: در این دیدگاه دین و فلسفه هر دو پذیرفته شده است؛ اما در مقام توفیق و جمع میان آن‌ها عقل را مقدم و برتر فرض می‌شود. این رویکرد به چند دیدگاه فرعی تقسیم می‌شود. گروهی که دین و فلسفه را حقیقت واحد دانسته و سرچشمه هر دو را یکی می‌داند و گاه در عمل هم تطبیق می‌دهند؛ مانند فارابی و ابن سینا. گروهی هم فلسفه و دین را دو حقیقت مختلف و دو گانه محسوب کرده‌اند؛ مانند ابن رشد و برخی نیز با تنزل دادن دین به معرفت دینی و استفاده‌کننده بودن آن از معارف بشری، فتوا به هماهنگ‌سازی معرفت دینی با معرفت بشری می‌دهند؛ مانند حامد ابوزید و سروش (Afzali, 2004). فارابی معتقد است دین متأخر از فلسفه برهانی است؛ و دین را ذیل فلسفه می‌داند (Farabi, 1991). فارابی فلسفه و دین را عین و متحد هم می‌داند. اگرچه از نگاه فارابی، فلسفه هم به لحاظ زمانی و هم به لحاظ منطقی بر دین مقدم است، اما نه فلسفه خادم دین است و نه دین تابع فلسفه و اختلاف این دو در سطح اختلاف زبانی است (Masoudi & Shamsi, 2017). ابن سینا باور دارد که فلسفه کوششی عقلانی است که خدا را نیز در نظر دارد و صفات او را به زیباترین و استدلالی‌ترین وجه بیان می‌کند (Maleki & Mousavi Karimi, 2018). ابن رشد معتقد است که متون مقدس شامل افکار و مطالب فلسفی است و لذا می‌توان گفت، دین مردم را به فلسفه ورزی دعوت کرده است. او اذعان می‌کند که دین و فلسفه هر دو حقیقت‌اند و این دو نمی‌توانند با هم در تضاد باشند (Ibn Rushd, 1997). نصر حامد ابوزید با حکم به الهی بودن معانی و محتوای قرآن و بشری بودن الفاظ آن، پای عقل را به شکل عام و افراطی به حیطة فهم قرآن کشاند (Farmanian, Khan Sanami, Soltani, 2019). همچنین سروش که در این زمینه دنباله‌رو افرادی چون نصر حامد ابوزید است معتقد است معرفت دینی امری تابع معرفت بشری و فهم انسان از طبیعت و هستی، مصحح فهم او از دین است و تقدم از آن این گونه معارف است (Khosropanah, 2014).

تلقى از دین: این گروه دین را برابر با آموزه‌های دینی یا معرفت دینی می‌دانند. دین آن چیزی است که از طریق وحی به انسان رسیده است.

تلقى از فلسفه: فلسفه معرفتی است که از طریق استدلال حاصل می‌شود و هم به لحاظ زمانی و هم به لحاظ منطقی بر دین مقدم است. دین بشر را به فلسفه‌ورزی دعوت می‌کند.

تناسب دین و فلسفه: گروهی دین و فلسفه را حقیقت واحد می‌دانند و هر دو را از یک منشأ می‌دانند.

می‌توان گفت که این دیدگاه هم دین را قبول دارد و هم فلسفه را؛ اما در مقام توفیق و جمع میان آن‌ها عقل را مقدم بر دین می‌داند. فلسفه معیار و سنگ محکی است که آموزه‌های دین را مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد.

تلقی از مبانی دینی در برنامه‌درسی: اگر فرض شود که رویکرد تقدم فلسفه بر دین به قلمرو برنامه-درسی ورود پیدا کند مبانی فلسفی به‌عنوان پایه اصلی و اساسی برنامه‌درسی قرار گرفته و تمام مسائل و موضوعات و ابعاد برنامه‌درسی بر اساس مفروضات فلسفی شکل خواهد گرفت و اگر مبانی دینی هم مطرح شود، ذیل مبانی فلسفی مطرح خواهد شد. دیدگاه حسن ملکی که معتقد به تقدم فلسفه بر دین بوده و دین را در ذیل مبانی فلسفی مطرح می‌کند نمونه‌ای از این رویکرد است (Mehrmohammadi et al., 2008). به اعتقاد ملکی، نظام اعتقادی و ارزشی در رأس هرم مفهومی برنامه‌درسی قرار دارد. وی مبانی اعتقادی و ارزشی را معادل با فلسفه می‌داند و معتقد است فلسفه جهت‌دهنده و تأثیرگذار بر همه تصمیم‌گیری‌های برنامه‌درسی است (Maleki, 2008). لازم به توضیح است که دیدگاه ملکی از جمله دیدگاه‌هایی است که نگاهشان به مبانی دینی، اگرچه مبتنی بر آموزه‌های دینی است، به واسطه دیدگاه خاصی که در حوزه برنامه-درسی نسبت به مبانی دارند، مبانی دینی را ذیل مبانی فلسفی و یا معادل با آن قرار می‌دهند. به عبارت دیگر، تبیین ملکی از مبانی دینی وابسته به تلقی خاصی از دسته‌بندی مبانی حوزه برنامه‌درسی است که در آن، جایگاه معین و مستقلی برای مبانی دینی وجود ندارد. از پیوند این دو پیش فرض، تلقی ملکی به مبانی دینی حاصل می‌شود؛ یعنی از طرفی با تلقی فلسفی از دین و از طرف دیگر با قرار دادن این تلقی در ذیل دسته‌بندی مبانی برنامه‌درسی، این نوع تلقی شکل می‌گیرد.

۴. تقدم دین بر فلسفه: نقطه اشتراک پیروان این رویکرد در برتری دین بر عقل است. قدیس آگوستین^۱ همیشه به دنبال پیوند دین و فلسفه و تفسیر دین مسیحیت بر اساس اصول افلاطونی بود. در اندیشه وی، ایمان مقدم بر فهم است. شعار او این بود: ایمان بیاور تا بفهمی (Gilson, 2000). از سخنان آگوستین می‌توان درک کرد که بدون ایمان، فهم ناممکن است، فهم پاداش ایمان است. از نظر غزالی نیز حقایق دین نه قابل قبول است و نه قابل رد و اگر فلاسفه درصدد این کار برآیند غالباً دچار مهمل‌گویی خواهند شد. به نظر غزالی، فارابی و ابن‌سینا برای اینکه میان فلسفه و دین توافقی به وجود آورند، عقاید جزمی دین اسلام را آن‌چنان در قالب نظام‌های ارسطویی و افلاطونی گنجانده‌اند که یا در گرداب تناقضات فروافتادند و یا در

قضایای الحادی گرفتار شدند (Akbarian, 2008). کندی^۱ الهیات را دارای مقامی بالاتر از فلسفه می‌داند و معتقد است که دین، علم الهی است و فلسفه، علم بشری. همچنین راه دین ایمان و راه فلسفه، برهان است (Sharif, 1984)

تلقی از دین: دین مجموعه معارفی است که از طریق وحی به دست می‌آید. این معارف در جهت دستیابی انسان به رستگاری و رسیدن به کمال نازل شده است.

تلقی از فلسفه: فلسفه معارفی است که از راه عقل و استدلال به دست می‌آید و می‌تواند به معنای دانشی باشد که با روش عقلی و قیاسی و با بهره‌گیری از مبانی بدیهی در حیطه وجود به بحث و نظرورزی می‌پردازد. **تناسب دین و فلسفه:** در این رویکرد تقدم دین بر فلسفه و برتری دین بر عقل واضح است؛ اما این رویکرد منکر عقل و توانایی هایش نیست. در این تناسب رابطه عموم و خصوص مطلق حاکم است؛ یعنی دین، فلسفه را در درون خود دارد. طرفداران این دیدگاه به فلسفه‌ای معتقدند که اصول و قواعدش مبتنی بر عقاید دین باشد و با احکام مسلم دین در تعارض نباشد.

تلقی از مبانی دینی در برنامه‌درسی: اگر دیدگاه تقدم دین بر فلسفه را در دانش برنامه‌درسی متصور شویم و معتقد باشیم که این دیدگاه بر برنامه‌درسی حاکم است، مبانی دینی در رأس تمام امور و مسائل حوزه دانش برنامه‌درسی قرار خواهد گرفت. فلسفه می‌تواند به‌عنوان مبانی باشد؛ اما اتکا آن به لحاظ روش، قواعد و... باید متکی به دین باشد. از دیدگاه‌های مطرح در این باب به دیدگاه اعرافی می‌توان اشاره کرد که مبانی دینی را در مبانی تعلیم و تربیت مطرح می‌کند (A'rafi & N., 2016). مبانی نظری سند تحول بنیادین نظام تعلیم و تربیت رسمی هم صاحب‌نظران در تلاش بودند تا تلقی‌شان از مبانی مختلف ذیل مبانی دینی قرار گیرد و این را در بخش‌های مختلف سند مطرح می‌کنند و در بخشی آورده شده است که تمامی اجزا و عناصر برنامه‌های درسی و تربیتی باید مبتنی بر مبانی توحیدی و اصول و ارزش‌های اسلام ناب محمدی باشد (Curriculum, 2012). اسناد فرادستی با اینکه قائل به این هستند که مبانی دینی زیربنای دیگر مبانی است اما دارای اشکالاتی است. از جمله این اشکالات می‌توان به نخست تلقی محدود از حوزه مطالعات برنامه‌درسی و عدم توجه به تمامی ابعاد این حوزه و دوم گسست نظری میان مبانی دینی و حوزه طراحی، تدوین و به‌طور کل کلیت سند ملی برنامه‌درسی اشاره کرد. به‌عنوان مثال تبیینی در خصوص چگونگی تجلی مبانی دینی در ساحت‌های تربیتی ارائه نشده است. بر پایه همین تلقی علم‌الهدی به بیان مبانی نظری تعلیم و تربیت از دیدگاه فلسفه صدرایی پرداخته است. وی در اثرش صرفاً در پی یافتن شواهدی متلائم و

موافق با مبانی فلسفی از قرآن است (Alamolhoda, 2009)؛ و معتقد است که تحقق هر فلسفه تربیتی مستلزم حضور اصول و بنیادهای آن در متن نظام آموزشی است (Alam al-hoda, 2005, P. 253). علم‌الهدی اگرچه مبانی دینی را بر مبانی فلسفی مقدم دانسته است، اما دیدگاهش با تعریف محدود از مبانی دینی و تلقی محدود از برنامه‌درسی به‌عنوان یک قلمروی مطالعاتی مواجه است.

۵. هماهنگی دین و فلسفه از راه استقلال و تفکیک: طرفداران این رویکرد هماهنگی فلسفه و دین را می‌پذیرند و معتقدند این دو با هم تعارضی ندارند. صاحبان این نگرش دارای مشارب فکری مختلف می‌باشند و نسبت به دین و فلسفه رهیافت خاصی دارند. برخی سخن از تمایز زبان به میان آورده‌اند و عده‌ای تمایز در روش و عده‌ای نیز تفاوت قلمرو را ملاک قرار داده‌اند. مکاتبی مثل انگزیستانسیالیسم، تحلیل زبانی و مکتب تفکیک در این گروه قرار می‌گیرند. بعضی از پیروان انگزیستانسیالیسم از جمله بولتمان معتقد است الهیات هیچ نقطه تماسی با علم ندارد (Barbour Ian, 2001, P. 151). در این مشرب، مسئله تعارض دین و عقل با تقابل در حوزه خودآگاهی انسان و حوزه امور فاقد آگاهی حل می‌شود؛ زیرا شیوه پژوهش هر دو حوزه متفاوت از دیگری است. دیدگاه تحلیل زبانی درباره ارتباط علم و دین معتقد است که علم و دین دو حوزه مجزا هستند و با هم تعارضی ندارند؛ چون کارکردهایشان به‌طور کامل متفاوت از هم است (Afzali, 2004). مکتب تفکیک خراسان نیز ذیل این گروه قرار دارد. این مکتب دو هدف نخست جداسازی سه جریان شناختی یعنی جریان دین (وحی)، عقل (فلسفه) و کشف (عرفان) از یکدیگر و دیگری بیان معارف ناب قرآنی، بدون هیچ‌گونه امتزاج و التقاط و خلط و تأویلی، از نوع تأویل‌هایی که می‌دانیم و همین خود جوهر غایی مکتب تفکیک است (Hakimi, 1997). برخی پیروان این مکتب بر این باورند که تفکیک ضد فلسفه نیست ضد تأویل است (Hakimi, 1997, P. 38).

تلقی از دین: دین و هر آنچه از طریق وحی به انسان رسیده است و هیچ نقطه اشتراکی با فلسفه ندارد. **تلقی از فلسفه:** فلسفه معرفتی است که از طریق استدلال به دست می‌آید. این معرفت به لحاظ کارکرد و روش با دین متفاوت است.

تناسب دین و فلسفه: این رویکرد فلسفه و دین را می‌پذیرد و طرفدارانش معتقدند که این دو با هم تعارضی ندارند. صاحبان این دیدگاه معتقدند این دو مقوله هر دو برای زندگی ضروری‌اند؛ اما تا جایی می‌توانند موفق عمل کنند که به مسائل و مباحث یکدیگر ورود پیدا نکنند. ظاهراً نسبت دین و فلسفه در اینجا تباین است.

تلقی از مبانی دینی در برنامه‌درسی: اگر رویکرد هماهنگی دین و فلسفه از راه تفکیک به برنامه‌درسی

ورود کند، قاعداً مبانی دینی و مبانی فلسفی هر دو مطرح خواهد بود؛ بدون اینکه بر یکدیگر اثری داشته باشد و یا اینکه یکی بر دیگری تقدمی داشته باشد. مفروضات قلمروی برنامه‌درسی برگرفته از هر دو معرفت خواهد بود و قلمرو دانش برنامه‌درسی هیچ ارجحیتی میان این دو مبانی نخواهد داشت و هر دو به اشکال مختلف می‌توانند بر ابعاد معرفتی برنامه‌درسی اثرگذار باشند. این مبانی، روش، زبان و شیوه استدلال خودشان را دارند و پیوندی میان این مبانی وجود ندارد. به‌عنوان مثال، اگر بخواهیم در یکی از ابعاد معرفتی برنامه‌درسی مثلاً تدوین برنامه‌درسی، دیدگاهی را مطرح کنیم، باید از هر دو مبنا استفاده کنیم به طوری که مسیر برنامه‌ریزی درسی، استدلال‌ها و نتیجه‌گیری ما با زبان و روش متفاوتی در هر یک از این دو راه صورت می‌گیرد و نتایج هر دو قابل‌پذیرش‌اند. مسئله قابل طرح در این جا این است که اگر با اتکا به مبانی فلسفی این کار را انجام دهیم، گویا هیچ نیازی به تطبیق میان اصول و قواعد فلسفی و اصول و قواعد دینی وجود ندارد و مسئله دیگر این است که ممکن است ظاهر نتایج با یکدیگر متفاوت باشند که بر اساس این نگاه، هیچ تناقضی در صورت تفاوت، میان نتایج وجود ندارد؛ مانند مکتب اگزیستانسیالیسم که تأکید بر این تفکیک داشته و معتقد است در برنامه‌درسی با فرایندی معنادار، با تأکید بر تفسیر شخصی و تخصیص آن هدایت می‌شود (Estep et al., 2012).

در مجموع، نگره‌های مطرح شده نتوانستند در عین حفظ مقام و جایگاه فلسفه و دین، ارتباط این دو را کامل بیان کنند. با توجه به محدودیت‌های موجود در دیدگاه‌های مطرح شده، از دستگاه مفهومی جدیدی استفاده می‌کنیم که ناهمخوانی‌های مذکور را ندارد. این دستگاه مفهومی دیدگاه صدرایی است که در ادامه تبیین شده است.

دیدگاه صدرایی، بستری برای توسعه مفهومی مبانی دینی برنامه‌درسی

با توجه به اهمیت بررسی دیدگاه صدرایی در مورد نسبت دین و فلسفه، بررسی ساختار مفهومی دیدگاه ملاصدرا، به‌منظور ارائه رهیافتی برای تبیین نسبت مطلوب میان دین و فلسفه به‌مثابه دو نظام معرفتی ضروری است. بر این اساس و با توجه به بررسی تفصیلی مواضع این فیلسوف در پژوهش زهیر انصاریان (2014)، این مطالعه، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ملاصدرا بارها و بارها در آثار فلسفی خود به اقتباس آموزه‌های فلسفی از متون دینی اشاره داشته و به توافق بین فلسفه و شریعت اذعان دارد (Alizadeh, 1997). او به صراحت یافته‌های خود را از جنس حکمت دانسته و ساختار فکری‌اش را حکمت متعالیه نامیده است. ملاصدرا ضمن تأکید بر اقتباس مسائل فلسفی از آموزه‌های دینی، توجه دارد که این اقتباس به نحوی باشد که درخور فلسفه به‌عنوان یک دانش برهانی باشد

(Kadivar, 1993). بنابراین از منظر ملاصدرا، نه تنها اقتباس از دین در آموزه‌های فلسفی و حکمی امکان‌پذیر است بلکه او حکم به ضرورت این اقتباس و بهره‌گیری می‌دهد. البته آنچه باید از دیدگاه او در این خصوص مورد توجه ویژه قرار گیرد تلقی او از دین و فلسفه به‌عنوان دو نظام معرفتی است.

ملاصدرا برای بیان امکان اقتباس از آموزه‌های دینی در فلسفه مبنای مهمی مطرح می‌کند که می‌توان از آن با عنوان مطابقت آموزه‌های فلسفی با دین نام برد. ملاصدرا اعتقاد دارد که یافته‌های حاصل از تعقل به‌عنوان یکی از روش‌های ادراک انسان با آموزه‌های حاصل از فهم و تبیین گفتار یا نوشتارهای منقول از انسان‌های مدعی ارتباط با عالم ماورای ماده هماهنگ است و تعارضی بین این‌ها وجود ندارد. او معتقد است که نه دین با آموزه‌های یقینی ضروری فلسفی تعارض دارد و نه تضادم اندیشه‌های دینی با فلسفه امکان‌پذیر است (Ansarian, 2014). او معتقد است که نسبت عقل به‌عنوان ابزار رسیدن به حقایق فلسفی با قرآن و عترت (اصلی‌ترین منابع دین)، همچون نسبت چشم است به نوری که از آفتاب ساطع می‌شود (Kadivar, 1993).

ملاصدرا برای اثبات ضرورت استفاده از آموزه‌های دینی در فلسفه به دو مسئله می‌پردازد. نخست؛ عقل به‌عنوان منبع ادراکات عقلانی و برهانی در فلسفه به تنهایی امکان حل مسائل فلسفی را ندارد. او معتقد است عقل از دریافت بعضی از حقایق محروم نیست؛ بلکه عقل بعضی از انسان‌ها به دلایلی توان دریافت این حقایق را ندارد؛ زیرا عقل امری ربانی است که آمادگی دریافت همه حقایق را دارد. در این زمینه ملاصدرا سه ناحیه مدرک (ادراک‌شونده)، مدرک (ادراک‌کننده) و ادراک را وجوه قصور عقل می‌داند. دوم؛ تبیین این نکته که اولیای دین که اندیشه‌هایشان در متون دینی تجلی یافته است در شناخت حقایق عالی هستی، نقش بسیار مهمی دارند. (Ansarian, 2014).

طور و رای طور عقل: ملاصدرا در زمینه قصور و ضعف عقل از طور و رای طور استفاده می‌کند. از منظر صدرا، عقل در تمامی ساحت‌های انسانی حضور داشته و هیچ مرتبه انسانی فاقد نیروی عقل نیست. عقل و طور و رای طور عقل به‌مثابه دو منطقه شناختی بوده که هر یک به قلمرو خاصی از وجود اشاره دارد. به اعتقاد ملاصدرا حوزه معرفتی و شناختی طور ماورای عقل و مجموعه معرفت‌های این حوزه با عقل دسترس‌پذیر نیست و به گونه‌ای دیگر (مثلاً از طریق قلب یا وحی) برای انسان حاصل می‌شود. از نظر او احکام طور عقل در و رای طور عقل باطل نیستند؛ بلکه هر آنچه را که عقل سلیم به باطل بودنش حکم کند در و رای طور عقل نیز باطل است (Sadraei et al., 2016). صدرا معتقد است، انسانی که از بند مادیت رها شده می‌تواند از تنگی‌های شناخت محدود در عالم ماده نیز رهایی یابد و نفس او امکان سیر در حقیقت هستی را پیدا می‌کند و به اندازه ظرفیت خود به شناخت هستی دست می‌یابد. او انسانی را که به این مرتبه

دست یافته دارای عقل منور به نور الهی و تجلی رحمانی می‌داند (Mulla Sadra, 2015, P. 814)؛ لذا اگرچه عقل به تنهایی توان دستیابی به حقیقت هستی را ندارد اما اگر منور به نور الهی شود می‌تواند به عالم حقیقت دست یابد (Mulla Sadra, 2013). انسانی که به این مرحله دست یافته باشد، با شناخت صحیح اصول عقلی می‌تواند احکام طور و رای طور عقل را در قالب احکام عقلی دریاورد و به اهل خرد عرضه کند.

تا اینجا ملاصدرا ثابت می‌کند که عقل دچار ضعف و قصوری است که مانع شناخت همه حقیقت هستی و باطن آن می‌شود. ملاصدرا برای برطرف کردن این ضعف و نقص عقل، دو روش را پیشنهاد می‌کند. اول؛ تتمیم قصور عقل با شهود دوم؛ تتمیم قصور عقل با دین. به نظر صدرالمآلهین، دست یافتن به باطن حقیقت از طریق علم حضوری (شهود) امکان‌پذیر است. در حقیقت، این نوع شناخت بدون واسطه مفاهیم و صور ذهنی ایجاد می‌شود. در ساحت فلسفه سخن گفتن تنها به روش‌های معتبر فلسفی اعتبار دارد. بنابراین او تأکید دارد که در آثار فلسفی‌اش بر شهود اکتفا نکرده و آنچه را که برهانی قطعی ندارد، مورد توجه قرار نداده است و در آثار حکمی ذکر نمی‌کند (Ansarian, 2014).

ملاصدرا در کنار شهود، دین اسلام با محوریت قرآن را نیز راهی برای تتمیم عقل می‌شناسد. به اعتقاد او، علم یقینی کامل جز با متابعت از انبیا و اولیای الهی و سلوک طریق آنان به دست نمی‌آید. منظور ملاصدرا از متابعت از انبیا برای رسیدن به یقین در حکمت، عبارت است از سلوک طریق کشف و شهود؛ چراکه او باور دارد، اگر فردی بخواهد در شناخت حقیقت هستی از آنان پیروی کند و بر اساس روایات از علمایی باشد که وارث انبیا هستند باید علم به حقایق جهان را به عیان و بدون واسطه تعلیم ببیند و از طریق کشف و شهود به دست آورد. شهود محض و کامل، متعلق به صاحبان «او ادنی» است (Javadi Amoli, 2015). لازم به ذکر است که ملاصدرا تأکید می‌کند که بهره‌مندی از دین در صورتی پذیرفته است که آنچه از دین مورد بهره‌ر قرار می‌گیرد، بر اساس برهان باشد (Beheshtynezhad, 2014).

هر فیلسوفی پیش از اقتباس و استفاده از معارف فلسفی از متون دینی باید موضعش را درباره ارتباط یا نسبت دین و فلسفه بیان کند. انصاریان (2014, P. 59) موضع ملاصدرا را درباره ارتباط دین و فلسفه نظریه تنزیل- تأویل می‌نامد. این نظریه از دو بخش تشکیل شده است که بخش اول اشاره به نسبت دین و فلسفه در مقام پدیداری و بخش دوم در مقام فهم و درآمدن در قالب معرفت بشری دارد. زمانی که دین و فلسفه از نفس‌الامر خود تنزل یافته و در معرض شناخت انسان‌ها قرار می‌گیرد، در مقام پدیداری هستند. این ظهور در دین عبارت است از اتصال یک انسان برتر به منبع ماورایی معرفت و دریافت گزاره‌ها و واژه‌هایی که با زبانی خاص حامل آموزه‌ها و افکاری هستند که از حقایق عالم هستی خبر می‌دهند و راهنمای انسان برای

رسیدن به سعادت هستند و این پدیداری برای فلسفه عبارت است از دستیابی فیلسوف به معارف و آموزه‌هایی که هستی را از حیث هست بودن مورد بررسی قرار می‌دهند و در قالب الفاظ و قضایایی ساخت یافته و منسجم با روشی مشخص به انسان‌ها ارائه می‌شوند. برای شکل‌گیری این دو منظومه معرفتی در مقام پدیداری منشأ دین و فلسفه، مسائل و موضوعات آن‌ها، روش مورد استفاده در تلقی معارف دینی و فلسفی، زبان مورد استفاده در انتقال این معارف و زمان ظهور این دو قابل بررسی است.

نسبت منشأ دین و فلسفه: از نگاه ملاصدرا منشأ و مأخذ آموزه‌های دینی و معرفت فلسفی یکی است و تمایزی با هم ندارند. به اعتقاد او، سبب حصول معرفت برای پیامبر و فیلسوف یکی است؛ اما روش نیل به این معرفت را در آنان دارای تمایز می‌داند. او روش حصول معرفت دینی را وحی و روش حصول معرفت فلسفی را اکتسابی از راه استدلال معرفی می‌کند و معتقد است که منبع وحی همان عقلی است که در زبان شریعت جبرئیل یا روح قدسی نامیده می‌شود و در حکمت به آن عقل فَعَال گفته می‌شود که منبع حقایق فلسفی است (Ansarian et al., 2015).

نسبت روشی دین و فلسفه: ملاصدرا بر این باور است که پیامبر و فیلسوف از حیث معرفت دارای اشتراک هستند؛ درحالی که از حیث روش تمایز دارند. پیامبران برای کسب معرفت از روش‌های وحیانی بهره می‌برند و فیلسوفان با استفاده از استدلال به معرفت جهان هستی دست پیدا می‌کنند. ملاصدرا روش‌های کسب معرفت را وحی، برهان و کشف می‌داند (Sadeghzadeh, 2001) او این روش‌ها را هم‌عرض ندانسته و قائل به تفاوت میان آن‌هاست. او این تمایز را در طریق و جهت زوال حجاب و شدت وضوح و نوریت صور علمی از این روش‌ها معرفی می‌کند (Ansarian, 2014).

نسبت مسائل و موضوعات دین و فلسفه: ملاصدرا معتقد است دین و فلسفه دارای دانش و مسائل مشترکی هستند و به جهت روش دستیابی به این معرفت‌ها و زبان عرضه آن‌ها به مخاطب متفاوت‌اند. باید دقت داشت که وحدت مسائل میان دین و فلسفه به معنای یکی بودن این دو نیست؛ بلکه بدین معناست که مسائل و مباحث اندیشه فلسفی دقیقاً در متون دینی قابل مشاهده است و نتایج فلسفی با آموزه‌های دینی مطابقت دارد؛ البته ممکن است متون دینی شامل معارفی باشند که ارتباطی با موضوع دانش فلسفه نداشته باشد. نکته دیگر اینکه بر اساس مبانی حکمت متعالیه، انسان‌ها دارای مراتبی متفاوت‌اند و بر همین اساس، مرتبه پیامبران در مراتب بالاتری قرار داشته و در نتیجه، معرفتی که برای ایشان حاصل می‌شود، در مرتبه بالاتری از معارف حاصل برای حکیمان است. بنابراین، ملاصدرا باور دارد که علم الهیات به صورت کامل برای پیامبران و از طریق وحی به دست می‌آید و دیگر افراد طالب علم در درجات بعدی هستند؛ هرچند

آن‌ها نیز علوم و معارفشان را از مبادی عالم هستی کسب می‌نمایند (Mulla Sadra, 2015). این همان تمایز معرفت دینی با معرفت فلسفی از حیث شدت وضوح و نورانیت است. نکته دیگر در بحث وحدت میان مسائل دین و فلسفه این است که نسبت مسائل دین و فلسفه نسبت حقیقه به رقیقه است. پس می‌توان گفت، معرفت دینی همان معرفت فلسفی است و لکن معرفت دینی دلالت بر مرتبه‌ای شدیدتر از هستی دارد؛ اما از آن جهت که مسائل دینی، عنوان مشیری برای مراتب عالی‌هستی تلقی می‌شوند و در مقایسه با مسائل فلسفی حاصل از روش‌های استدلالی که عناوین مشیری برای درجات پایین‌تر هستی می‌باشند، این دو دارای تفاضل می‌باشند و البته قابل حمل بر یکدیگر نیز هستند. تطابق وحدت مسائل دین و فلسفه، علاوه بر عقل نظری به عقل عملی پیامبران نیز افزوده می‌شود و بنابراین، هم به حکمت نظری دست می‌یابد و هم به حکمت عملی؛ اما فیلسوف که با عقل فعال در پی رسیدن به معرفت است، تنها به معرفت نظری دست می‌یابد (Ansarian, 2014).

نسبت زبانی دین و فلسفه: نسبت زبانی دین و فلسفه در دیدگاه ملاصدرا مستقیم تحت تأثیر نسبت روشی دین و فلسفه است و از سویی نیز اصلی‌ترین مفسر تمایز مسائل دین از فلسفه است. دین و فلسفه از جهت معرفت با یکدیگر هماهنگ بوده وحدت دارند؛ اما از حیث روش و به تبع آن از حیث مرتبه معرفتی تمایزاتی دارند. تمایز مراتب معرفتی نیز مقدمه است برای تبیین نسبت دین با زبان فلسفه. ملاصدرا معتقد است معارف الهی موجود در متون دینی تناسب مستقیمی با سطح توانمندی ادراکی بشر دارد و چون در طول تاریخ، توان معرفتی بشریت تغییر کرده است، زبان کتب الهی با یکدیگر تفاوت‌هایی دارند. در اعصار مختلف، گروه‌های گوناگونی از جهت معرفتی وجود دارند و بنابراین، ارزاق معرفتی متفاوتی در کتب آسمانی توزیع شده است تا برای عموم قابل استفاده باشد. پس سطح معرفتی متون دینی و نیز زبان مورد استفاده برای القای مفاهیم معرفتی تابعی از سطح فهم انسان‌های دوران خود است. ملاصدرا بر این باور است که با توجه به وسعت و تنوع مخاطبان در یک دوره زمانی، برخی از کتب آسمانی و به‌طور ویژه قرآن از زبان‌های مختلفی نظیر جدال احسن، خطابه، برهان و رمز برای انتقال معارف بهره برده است (Ansarian et al., 2015). زبان متون دینی اسلامی از حیث ماده در سه بخش زبان تنزیل، زبان برهان و زبان رمز طبقه‌بندی می‌شود.

نسبت زمانی دین و فلسفه: ملاصدرا بیان می‌کند که شکل‌گیری دانش مدون و منسجمی به نام فلسفه متأخر از دین است و نیز حدوث این دانش مدیون تعالیم انبیاست. از نگاه وی، حکیمان دست به اقتباس از آموزه‌های دینی زده و به تدوین دانش فلسفه می‌پردازند. لذا دانش فلسفه به‌عنوان دانشی منسجم که در تلاش

برای یافتن حقایق کما هی است، از دین به عنوان مجموعه‌ای از گزاره‌های معرفتی که از آن حقایق کما هی خبر می‌دهند، متأخر خواهد بود؛ بنابراین، حکمت متعالیه فلسفه‌ای است اسلامی که مسائل نظری و استدلال‌های موجود در متن دینی را به صورت برهانی بودن مستقیماً اخذ می‌کند و در صورت تنزیلی بودن با تأویل، یعنی با ابقای معنای ظاهر در عین کشف معنای تجریدی جامع، به زبان برهانی در آورده و با تکمیل آن با روش‌های شهودی، دانشی منسجم با محوریت موجود بما هو موجود را شکل می‌دهد که غایت آن نیل به حکمت حقه حقیقیه‌ای است که در مرتبه عقلانی هستی ثابت است (Ansarian, 2014).

تلقی نسبت به دین و فلسفه: دین در افق فلسفی ملاصدرا حقیقتی لایزال و سرمدی است. سرچشمه توجه انسان به باطن موجودات و تدبر و تأمل در عالم و آدم امری فطری است؛ هم برای دل طراحی شده است هم برای فهم (Jalali, 1999). فلسفه از منظر ملاصدرا درباره موجود بما هو موجود و احوال و عوارض آن بحث می‌کند و به بحث از عوارض ذاتی آن می‌پردازد (Panahi, 2006).

نسبت دین و فلسفه: ملاصدرا بر این باور است که بین دین و فلسفه وحدت و مطابقت حاکم است. وی معتقد است که نه دین با آموزه‌های یقینی ضروری فلسفی تعارض دارد و نه ممکن است که فلسفه با اندیشه‌های دینی تصادم داشته باشد. از نظر وی، یافته‌های کلی حاصل از تعقل به عنوان یکی از روش‌های ادراک انسان با آموزه‌های حاصل از فهم و تبیین گفتارها یا نوشتارهای منقول از افراد مدعی ارتباط با عالم ماورای ماده هماهنگ است. به عبارت دیگر، ملاصدرا نگاهی ویژه به فلسفه مبتنی بر نظام معرفت‌دینی دارد. صدرا علی‌رغم این که یک نظام استدلالی را مورد تأیید قرار می‌دهد، اما آن را بر یک نظام معرفتی دیگر مبتنی می‌کند که نظام معرفتی دینی است. به بیان دیگر، فلسفه او یک فلسفه دینی است. در فلسفه دینی ساحت بینشی دین به عنوان گوهر معرفتی لحاظ شده است که مجموعه‌ای از مفاهیم و گزاره‌های ساخت‌نیافته را در بر دارد و فیلسوفان در مواجهه با این مجموعه معرفتی دست به اقتباس این آموزه‌ها زده و در شکل‌دهی اندیشه فلسفی‌شان از آن‌ها بهره می‌برند. با رعایت دو مسئله در اقتباس اندیشه‌های فلسفی از آموزه‌های دینی، می‌توان در عین اتصاف دانش فلسفه به دینی بودن، هویت مستقل و اصیل فلسفه را حفظ کرد (Ansarian, 2014).

مبانی دینی برنامه‌درسی مبتنی بر دیدگاه صدرایی

در دیدگاه‌های قبلی به بررسی تناسب دین و فلسفه پرداختیم و به این نتیجه رسیدیم که نگره‌های مطرح شده نتوانستند در عین حفظ مقام و جایگاه فلسفه و دین، ارتباط این دو را بیان کنند. لذا با توجه به خلأ موجود درباره ارتباط صحیح میان دو منظومه معرفتی دین و فلسفه، به طرح دیدگاه ملاصدرا درباره تناسب دین و فلسفه پرداختیم. نگاه مطلوب به دنبال پر کردن خلأهای موجود است و به نظر می‌رسد، دیدگاه

ملاصدرا درباره نسبت دین و فلسفه که پیامدهایی در زمینه نقش و ماهیت مبانی دینی برنامه‌درسی به همراه دارد، اصول و قواعد ویژه‌ای دارد و می‌تواند این خلأها را مرتفع کند. ملاصدرا بر اساس اعتقاد به وجوب نظر در معرفت، لزوم طهارت قلب در دریافت معارف و علوم حقیقی و همراهی ذوق عرفانی، برهان و تعالیم و حیاتی نظام الهیاتی خود را بیان می‌کند. الهیات صدرایی در عین استفاده از برهان و حکمت، از دریافت‌های شهودی و آموزه‌های قرآنی و روایات معصومین بهره می‌گیرد. او در الهیات خود می‌کوشد با استفاده از تمامی امتیازات حکمت متعالیه و بدون توسل به روش‌های متعارف اهل کلام، بسیاری از حقایق و اعتقادات دینی را تبیین کند (Sadeghzadeh, 2013).

در ادامه برای اینکه بتوانیم به دیدگاه مطلوب دست یابیم، به احصای خصیصه‌های نظریه صدرای از این منظر پرداخته و سپس دلالت‌های این خصیصه‌ها را در برنامه‌درسی مطرح خواهیم کرد. ابتدا برخی ایده‌های کلیدی نظریه ملاصدرا مطرح و سپس دلالت‌های مهم آن دیدگاه درباره نقش و ماهیت مبانی دینی در قلمرو مطالعات برنامه‌درسی بیان می‌شود.

نقش و جایگاه دین: در نگاه صدر المتألهین، نقش دین جایگاه ویژه و متفاوتی دارد. ملاصدرا باور دارد که پایداری حکمت جز از طریق اقتباس و استفاده از معدن دین امکان‌پذیر نیست و معتقد است دین در تحول و تکامل فلسفه نقشی بی‌بدیل داشته است و بر این باور است که عقل (فلسفه) ممکن نیست از درجه معینی عبور کند مگر آن که از نور دین بهره‌مند شود (Beheshtynezhad, 2014). لازم به ذکر است که دیدگاه برخی از صاحب‌نظران مانند دیدگاه علم‌الهدی (2009) و اسناد فرادستی نیز متکی به دین است. اگرچه این افراد مبانی فلسفی و دینی را در نظر می‌گیرند اما نسبتی میان این دو برقرار و تبیین نمی‌کنند و تلقی‌شان از حوزه برنامه‌درسی محدود بوده و اغلب برنامه‌درسی را معادل برنامه‌ریزی درسی می‌دانند. بر این اساس با توجه به منطق ملاصدرا، با ورود به حوزه برنامه‌درسی نتوانسته‌اند گستردگی و اتکایی را که ملاصدرا به دین دارد در دانش برنامه‌درسی حفظ کنند و نگاه فلسفی‌شان تحت الشعاع مناسبات حوزه برنامه‌درسی قرار گرفته و آن جامعیت دین و مبانی دینی در نگاهشان دیده نمی‌شود و کارشان در این مسئله دچار ضعف است. با توجه به اعتقاد ملاصدرا که دین مبنای فلسفه است، مبانی دینی هم تکیه‌گاه سایر مبانی و قلمروهای حوزه برنامه‌درسی خواهد بود. تمام مباحث در نظام معرفت فلسفی باید در نظام معرفت دینی ریشه داشته باشد. به دنبال این برداشت از حوزه برنامه‌درسی در تمامی قلمروها و پیرامون تمام موضوعات و مسائل، اگرچه مباحث این حوزه را در چهارچوب یک معرفت عقلانی و یک منطق روشمند صورت‌بندی می‌کنیم، نکته در این است که تمام منطق و مناسبات این نظام متکی به منطق دیگری است که نظام معرفت دینی است. پس وقتی

از نقش جدید مبانی دینی برنامه‌درسی در پرتو این ویژگی جدید صحبت می‌کنیم، یعنی تمام حوزه برنامه‌درسی و قلمروها، مباحث و نظریه‌ها و حتی رویکردهای مختلف و متفاوت در هر موضوع در هر بعد معرفتی هم‌زمان متکی به مبانی دینی به‌مثابه یک نظام معرفتی هستند. این مسئله به‌واسطه شمول و گستردگی تام و تمام دین در نسبت با فلسفه است.

اتکای فلسفه بر دین: یکی از مؤلفه‌های اساسی این نگاه تقدم دین بر فلسفه و اتکای فلسفه به معنای عقل و استدلال بر دین است که در نتیجه این نگاه، مبانی فلسفی کاملاً متکی بر مبانی دینی هستند. به‌عبارت‌دیگر عقل زمانی مورد استفاده است که در پرتو نور دین قرار گیرد. صدرا بر این باور است که نسبت عقل به‌مثابه ابزار دست یافتن به حقایق فلسفی با معارف دین همچون نسبت چشم است با نوری که از آفتاب انتشار می‌یابد (Ansarian, 2014). با پذیرش این نکته که تمامی مبانی دیگر تحت تأثیر مناسبات بین دین و فلسفه (مبانی دینی و مبانی فلسفی) هستند، در نگاه بدیل، فیلسوفان تمامی مبانی و مفروضاتشان را از مبانی دینی اتخاذ می‌نمایند. البته جایگاه مبانی فلسفی تصریح نمی‌شود و در این مرحله موضوعیت ندارد و ممکن است دیدگاه‌هایی مطرح شوند که از مبانی فلسفی به شیوه‌های گوناگونی بهره برده باشند؛ اما آنچه مسئله اساسی ما در تبیین این مؤلفه است، این است که تمامی نظریه‌ها و دیدگاه‌هایی که حول مسائل و موضوعات متفاوت در قلمروهای مختلف برنامه‌درسی مطرح می‌شوند، بر شالوده‌ای دینی استوارند.

مبانی عقلی (استدلالی) در پرتو وحی: صدرالمتهلین بر این باور است که عقل به‌عنوان منبع و ابزار دانش فلسفه و نقل به‌عنوان منبع آموزه‌های دینی تعارضی با یکدیگر ندارند و در مسئله مطابقت، حکمت و شریعت را منزّه تر از آن می‌یابد که با فلسفه الهی سازگار نباشند و فلسفه را کوچک‌تر از آن می‌بیند که سر‌ناسازگاری با شریعت داشته باشد و فلسفه‌ای که با کتاب و سنت برابری و هماهنگی نداشته باشد مستحق نفرین می‌داند (Jalali, 1999). به عبارتی، او بر این باور است که عقل و نقل در پرتو وحی قرار می‌گیرند؛ یعنی زبان عقل و شریعت در پرتو وحی قرار می‌گیرند و بنابراین، در صورتی می‌توانیم مبادی و مبانی استدلالی و عقلی را به‌عنوان مبانی دینی برنامه‌درسی پایه‌ریزی کنیم که این مبانی استدلالی و عقلی در پرتوی وحی باشند. به عبارتی، زبانی را که استفاده می‌شود، ولو استدلالی و عقلانی باشد، با نظر به این اصل می‌توان رشته استدلال‌ها و یا یک شبکه مفهومی استدلالی تصور کرد که مبتنی بر نظام معرفت‌دینی است. در این نگاه، امکان تصور مبانی دینی در قالب یک شبکه معنایی و یا چارچوب مفهومی استدلالی که هم‌زمان مبتنی بر این نظام معرفت‌دینی نیز باشد به وجود می‌آید. پس فارغ از اینکه چنین چیزی وجود دارد یا نه این نسبت میان فلسفه و دین (مبانی فلسفی و مبانی دینی) امکان تصور چارچوب نظری را فراهم می‌کند که می‌تواند

مبانیی در مسائل مختلف قلمرو دانش برنامه‌درسی باشد.

نسبت حقیقه به رقیقه: ملاصدرا در بحث وحدت میان مسائل دین و فلسفه بیان می‌کند که نسبت مسائل دین و فلسفه نسبت حقیقه به رقیقه است. مراد آن است که وجود ناقص در وجود کامل به نحو بالاتری شکل می‌گیرد و حقیقت از حیث وجودی همه کمالات مادون خود را در بردارد (Golmakani et al., 2021). پس معرفت‌دینی همان معرفت فلسفی است؛ لکن معرفت‌دینی دلالت بر مرتبه‌ای شدیدتر از هستی دارد. در اینجا این نکته مطرح است که معرفت‌دینی علاوه بر اینکه مقدم بر معرفت فلسفی است، معرفت فلسفی دارای مراتب گوناگونی است که این مراتب همگی در پرتو معرفت‌دینی قرار می‌گیرند. از سوی دیگر، ابعاد معرفتی برنامه‌درسی دارای سطوح نظری متفاوتی هستند. به عنوان مثال، بعد نظریه دانش برنامه‌درسی به‌طور کلی هویتی نظری و بعد ارزشیابی دانش برنامه‌درسی بیشتر هویتی عملی دارد. هر یک از ابعاد معرفتی، مسائل و موضوعات مختلفی را شامل می‌شود که مراتب گوناگون هویت نظری و عملی نیز برای این موضوعات صدق می‌کند. اگر مواضع و دیدگاه‌های نظری گوناگونی را در هر یک از قلمروهای معرفتی تصور کنیم، نظریه‌هایی در ابعاد و موضوعات مختلف خواهیم داشت که هم از سطح انتزاع متفاوت و هم در مرتبه‌ای متفاوت از معرفت‌دینی قرار خواهند داشت؛ ولی همگی مبتنی بر نظام معرفت‌دینی خواهند بود. مثلاً در حوزه طراحی نظریه‌های متفاوتی وجود دارند که دارای مراتب متفاوتی هستند؛ اما همه منشأ و خاستگاه دینی دارند.

مراتب مختلف زبان: ملاصدرا معتقد است که قرآن برای طرح معارف الهی از زبان‌های مختلف مانند تمثیل، برهان، رمز و ... استفاده کرده است. از لحاظ مراتب مختلف زبانی که ملاصدرا مطرح می‌کند، می‌توانیم از مبانی دینی در برنامه‌درسی در موضوعات نظری در مراتب و سطوح گوناگون (پیچیده تا سطوح کمتر پیچیده) بهره‌مند شویم؛ زیرا این امکان فراهم است که ضمن حفظ چهارچوب نظری و هم‌زمان قالب دینی برای مبانی برنامه‌درسی، در موضوعات، مسائل، نظریه‌ها و قلمروهای مختلف برنامه‌درسی به شیوه‌های گوناگون استدلال و بحث کنیم؛ چرا که این زبان (مبتنی بر نظام معرفت‌دینی) زبانی است که دارای مراتب مختلف است و به عبارت دیگر، هم مراتب بالای انتزاعی و هم مراتب عینی و حسی در آن مطرح هستند. بنابراین از آنجایی که موضوعات مختلف از سطوح مختلف برخوردارند، مبانی دینی برنامه‌درسی می‌تواند منشأ و مصدر مراتب مختلفی از زبان استدلالی در برنامه‌درسی باشد. مبانی دینی برنامه‌درسی می‌تواند منشأ و مصدر زبان استدلالی، رمزگونه و برهانی و همه این زبان‌ها هم مبتنی بر نظام معرفت‌دینی باشند.

معرفت عقل بحثی در امتداد معرفت وحیانی: در دیدگاه ملاصدرا معرفت مرتبط با عقل بحثی که عبارت است از عقلی که در رسیدن به دریافت حقایق وجود دارد، دارای قصور است و امکان شناخت همه

حقیقت آن‌گونه که هست، برای این عقل وجود ندارد (Ansarian, Akbarian, Nabavi, 2015). از سوی دیگر، ملاصدرا این مسئله را مطرح می‌کند که عقل بحثی با وجود نقص‌هایی که دارد، در صورت تکیه به معرفت‌دینی می‌تواند به دانش منسجمی مبتنی بر نظام معرفت‌دینی دست یابد (Ansarian, 2014) به عبارت دیگر، معارف دینی و آموزه‌های فلسفی هرچند به واسطه فاصله از حقیقت دارای وضوح و نورانیت متفاوت‌اند اما به واسطه تکیه بر نظام معرفت‌دینی دارای وحدت‌اند. به عبارتی، عقل نمی‌تواند کاملاً منطبق با معرفت حقیقه باشد؛ اما این به این معنا نیست که رقیقه امکان تکامل ندارد. این ایده اساسی دلالت بر این دارد که مبانی دینی برنامه‌درسی در قالب صورت‌بندی‌های نظری گوناگون، همیشه قابلیت رشد و رسیدن به جایگاه مطلوب‌تری را دارند.

اتحاد میان مسائل دین و فلسفه، راهی به سایر دانش‌ها: صدرالمتألهین معتقد است که هیچ علم الهی، مسئله ربانی، معرفت برهانی و دانش کشفی نیست؛ مگر اینکه اصل، منشأ، فرجام و ماحصل آن در قرآن یافت شود (Ansarian et al., 2015). صدرا پیوند مسائل دین و فلسفه را صراحتاً در فلسفه اولی (الهیات) می‌داند و به حوزه‌های ریاضیات و طبیعیات کمتر می‌پردازد. او اشاره مختصری به کیفیت بازگشت این دانش‌ها به متون دینی دارد. اهتمام او در این است که نشان دهد همه علوم برهانی را می‌توان از متن قرآن به دست آورد. از دیدگاه او، اساسی‌ترین علوم موجود در قرآن کریم علم صفات الهی، علم افعال الهی و علم آخرت است و علم افعال الهی را پایه‌ای برای دست یافتن به علوم مختلف طبیعی، ریاضی و الهی می‌داند. از اشارات قرآن به افعال پروردگار در عالم طبیعت و ماده، نظیر خلقت آسمان‌ها و زمین و ... به حقیقت و طبایع این اجرام طبیعی که همان علم طبیعیات است، می‌توان پی برد و از آیاتی که به هیأت، اوضاع، حسن ترتیب و نظم حاکم بر عالم دلالت دارند، به دانش تعلیمی رسید و با بررسی آیاتی که اشاره به مبادی و غایات این عالم دارند، به الهیات بالمعنی الاعم دست یافت و از انتقال افعال به صفات و اسمای الهی به الهیات بالمعنی الاخص نائل شد (Ansarian, 2014). این ویژگی بستری فراهم می‌کند که پیوندی میان مباحث دین‌شناختی و مباحث سایر علوم، به ویژه ریاضیات و طبیعیات به وجود آید. مبانی دینی راهی برای رسیدن به سایر مبانی، همچون مبانی زیست‌شناختی، روان‌شناختی و ... است. علاوه بر این، چون مبانی دینی برنامه‌درسی با نظر به این اصل و نیز با توجه به اینکه مبانی دینی را مجموعه‌ای از استدلال‌ات و صورت‌بندی‌هایی به صورت شبکه معانی می‌بینیم، صورت‌بندی نظری پیرامون مبانی دینی در حوزه مسائل الهیاتی می‌تواند مقدمه‌ای برای ورود به حوزه نظرورزی و نظریه‌پردازی در حوزه‌های دیگر معرفتی برنامه‌درسی باشد.

تنزل حقیقت در قالب‌های زبانی: از منظر ملاصدرا، پیامبران و به‌طور خاص پیامبر خاتم در روش

و حیانی، به صورت مستقیم به بالاترین مراتب حقیقت دست می‌یابند و سپس در سیری نزولی به سوی عالم محسوس، رقیقه همان حقایق را در قالب صور مثالی و محسوس، به‌عنوان مراتب مادون حقیقت واحده عینی وجود، مشاهده می‌کنند و علاوه بر جنبه عقلانی حقیقت، جنبه‌های مثالی و محسوس آن حقایق در خیال و حس ایشان نیز نقش می‌بندد و این صورت‌های خیالی و محسوس از باب عینیت حقیقه و رقیقه، همان حقایق عقلانی عالم علوی هستند (Ansarian, Akbarian Nabavi, 2015). یکی از نکات مطرح ملاحظه‌شده در حقیقت در قالب‌های زبانی است. حقیقت در سه سطح عقل، خیال و حس مطرح است. هر قلمرویی از برنامه‌درسی اغلب از سطح خاصی از انتزاع برخوردار است و با توجه به هر قلمرو باید از زبان متناسب با آن استفاده نمود. به‌عنوان مثال، جنس مباحث و موضوعات حوزه نظریه‌های زیبایی‌شناسی برنامه‌درسی، جنسی نزدیک به ساحت خیال است و از این حیث می‌توان صحبت در مورد این مسائل را متفاوت از صحبت در خصوص برخی مسائل صرفاً عقلی در برنامه‌درسی دانست. لذا شیوه استدلال و صورت‌بندی نظری پیرامون نظریه‌های مطرح در حوزه زیبایی‌شناسی زبان از جنس خیال و تمثیل است، نه از جنس عقل.

نتیجه

تلاش در این مقاله بر این بود که از قیل انبساط مفهومی مبانی دینی برنامه‌درسی به‌عنوان بعد معرفتی و نیز حوزه مطالعاتی، نگاه وضعیت موجود را نسبت به مبانی دینی توسعه داده و مطابق با واقعیت برنامه‌درسی، پیچیدگی‌ها و گستردگی مباحث و مسائل قلمرو مطالعاتی برنامه‌درسی، برداشتمان را از نقش و ماهیت مبانی دینی بسط دهیم. در مبانی دینی بر اساس این نگاه بازاندیشانه و نقادانه، در مورد نسبت دین و فلسفه بر اساس نظریه صدرایی تأمل و بازاندیشی شد و با مشخص کردن برخی از ویژگی‌های کلیدی دیدگاه صدرایی تبیین دلالت‌های آن در حوزه برنامه‌درسی صورت گرفت که در مجموع معلوم شد خصیصه‌های نظریه صدرایی و دلالت‌های آن در حوزه مبانی دینی برنامه‌درسی، بر نقش و ماهیت مبانی دینی در وضع موجود پرتوانداخته و با نگاه حداکثری و موسع به این خصیصه‌ها، پیامد اجتناب‌ناپذیر این خواهد بود که نگاه مطلوب بر تمامی ویژگی‌های ماهوی مطرح در وضع موجود تأثیر بگذارد. و آن‌ها را می‌توان در پرتو این فهم جدید مورد توجه قرار داد. باید توجه داشت تفاوت اصلی این مطالعه با مطالعات مشابه در این است که فلسفه صدرا به‌عنوان یک فلسفه، مبنا برای حوزه معرفتی برنامه‌درسی مطرح نشده، بلکه این پژوهش از دین‌شناسی و الهیات صدرایی برای نظریه‌پردازی دینی بهره‌مند شده است.

در این نگاه، امکان تصور مبانی دینی برنامه‌درسی در قالب یک شبکه معنایی و یا چارچوب مفهومی استدلالی (نظریه) که هم‌زمان مبتنی بر نظام معرفت‌دینی نیز باشد به وجود می‌آید (نظریه دینی). بنابراین فارغ

از اینکه چنین چیزی وجود دارد یا نه این نسبت میان فلسفه و دین، امکان تصور چارچوب نظری‌ای را فراهم می‌کند که می‌تواند به‌عنوان مبنا در مسائل مختلف قلمرو دانش برنامه‌درسی مورد توجه قرار گیرد. بر این اساس، مبانی دینی برنامه‌درسی که اغلب در حوزه مطالعات برنامه‌درسی یکی از ابعاد معرفتی این دانش تلقی می‌شود، هم از حیث ماهیت و هم نقش دچار دگرگونی می‌شود. از حیث ماهیت، دین به‌مثابه مجموعه‌ای از گزاره‌های دینی و یا پدیده فرهنگی نخواهد بود؛ بلکه دین به منظومه‌ای معرفتی و به تبع آن، مبانی دینی به یک نظام معرفتی یا شبکه معنایی منسجم (نظریه) تبدیل شده است. همچنین از حیث نقش مبانی دینی برنامه‌درسی به معنای مفروضات، اصول و یا تطبیق مبانی فلسفی با گزاره‌های دینی نبوده، بلکه نقش مبانی دینی به معنای مبنا و بنیادی برای دانش مطالعات برنامه‌درسی است که در این معنا، دین و مبانی دینی در تمامی ابعاد معرفتی، از قبیل پژوهش، طراحی و تدوین، نظریه برنامه‌درسی و در تمامی سطوح از انتزاعی‌ترین تا عینی‌ترین آن و در مراتب مختلف (مراتب سه‌گانه صدرایی: عقل، خیال و حس) حضور دارد و اثرگذار است. این ماهیت و نقش جدید در پرتو اتکا به نظریه و نظریه‌پردازی در حوزه مطالعات برنامه‌درسی مبتنی بر نظام معرفت‌دینی است.

References

- A'rafi, A., & N., M. S. (2016). *Fiqh of Education: Foundations and Assumption*. Institute of Enlightenment and Mysticism.
- Afzali, S. M. M. (2004). *Major views on the connection between religion and philosophy* (Vol. 1). World Center of Islamic Sciences.
- Akbarian, R. (2008). *Relations between Religion and Philosophy in the Islamic World* (Vol. 1). Research Institute of Islamic Culture and Thought.
- Al-Tumi Al-Shaybani, A. M. (1975). *Islamic Education Philosophy*. .
- Alamolhoda, J. (2009). *Islamic Theories on Education*. Imam Sadiq University Publications.
- Alizadeh, B. (1997). The nature of Mulla Sadra's philosophical school and its distinction from other schools. *Sadra's microcosm*, 3(10), 90-101. <https://ensani.ir/fa/article/157279/>
- Ansarian, Z. (2014). *The Relation between Philosophy and Religion based on Philosophy of Mulla-Sadra and Tabatabaei* [PhD Dissertation, Tarbiat Modares University]. Tehran. (In Persian)
- Ansarian, Z., Akbarian, R., & Nabavi, L. (2015). Descent - Interpretation Theory of Mulla Sadra; an Introduction to Religious Philosophy %J *Journal SADRĀ'I WISDOM*, 3(2), 37-53. https://pms.journals.pnu.ac.ir/article_1722_e9384014e7e6e3906b714a16d4848b4b.pdf (2322-1992)
- Behar, L. S. (1994). *A Study of Domain and Subsystem in the Most Influential Textbooks in the Field of Curriculum, 1970-1990*. [Doctoral Dissertation, Loyala University of Chicago]. Chicago.
- Beheshtynezhad, S. M. (2014). The Role of Religion in Transcendent Philosophy. *Philosophy*

- of *Religion Research*, 12(1), 5-24. <https://doi.org/10.30497/prr.2014.1537> (2228-6578)
- Curriculum, N. (2012). *National Curriculum of the Islamic Republic of Iran, Comprehensive Plan Fundamental change of curriculum and education*. Planning Research Organization Educational. <http://sanadtahavol.ir/>
- Estep, J. R., White, M. R., & Estep, K. L. (2012). *Mapping out curriculum in your church*. B & H Publishing Group.
- Gilson, E. (2000). *Reason and Revelation in the Middle Ages*. (S. Pazouki, Trans.). Cultural Research and Studies Institution.
- Golmakani, R., Izanlou, H., & Padashpour, R. (2021). A comparative Study of Predicating the Essence and the Flimsy from the Viewpoint of Mulla Sadra and Ibn Arabi. *Islamic Philosophical Doctrines*, 15(27), 211-233. <https://doi.org/10.30513/ipd.2021.1496.1135> (2251-9386).
- Hasani, A. (2005). Identifying Problems of the relationship between religion and philosophy. *Qabasat*, 10(35), 59-70. <https://ensani.ir/fa/article/7311/>
- Hunkins, F. P., & Ornstein, A. C. (2016). *Curriculum: Foundations, principles, and issues*. Pearson Education.
- Ibn Rushd, M. (1997). *The Chapter on the Connection between the wisdom and the Shari'a* (Vol. 1). Amir Kabir Pub
- Jalali, G. (1999). Philosophy of religion in the view of Sadr al-Din. *Hoze*, 16(93), 43-74. http://jh.isca.ac.ir/article_1597.html
- Javadi Amoli, A. (2015). *Edit Awakening the Sleepers*. Asra Publications.
- Kadivar, M. (1993). New Thoughts and the Value of the Philosophical Thought of Sadr al-Muta'allehin. *Kayhan Andisheh*(50), 86-103. <https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/26172>
- Khosropanah, A. (2014). *Perusing Islamic Human Sciences: An Analysis of Religious Theories and Testing Ijtihad Legal Model in Producing Islamic Human Sciences* (Vol. 1). Ma'aref Pub.
- Maleki, A., & Mousavi Karimi, M. S. (2018). The Consistency between Religion and Philosophy in Regard to "God and His Creation" and "the Eternity of the World", based on the Views of Fârâbi and Ibn-Sina %J *Philosophy of Religion*. 15(1), 51-72. <https://doi.org/10.22059/jpht.2018.228775.1005454> (2008-7063)
- Maleki, H. (2008). *Curriculum Development: A Practical Guide*. Payam Andisheh Pub.
- Maleki, H. (2019). *The Principles of Curriculum Development in Secondary Education*. Tehran (Vol. 16). SAMT Pub.
- Marzooghi, R., Aghili, R., & Mehrvarz, M. (2017). A Methodological and Theoretical Analysis and Critique of the Educational Fundamental Transformative Documents of Islamic Republic of Iran. *Foundations of Education*, 6(2), 21-40. <https://doi.org/10.22067/fedu.v6i2.53863>
- Masoudi, J., & Shamsi, J. (2017). The Connection between Wisdom and Sharia: a Comparative Study of Al-Farabi's and Ibn Rushd's Ideas about the Relation between Philosophy and Religion. *Philosophy and Kalam: Islamic Wisdom*, 4(3), 67-92. <https://profdoc.um.ac.ir/paper-abstract-1068347.html>
- Mehrmohammadi, M. (2020). *Curriculum: Theories, Approaches and Perspectives* (Vol. 1). SAMT.
- Mehrmohammadi, M., Maleki, H., Mirzabeigi, M. A., & Aliasgari, M. (2008). The Second Panel on the Principles of Curriculum Development in Secondary Education. *Quarterly*

- of Curriculum Studies*, 1(5), 113-126.
<https://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/804319/>
- Mulla Sadra, M. (2013). *The Supreme Wisdom in the Four Intellectual Journeys* (Vol. 4). Mola Publications. .
- Mulla Sadra, M. (2015). *Mafatih al-Ghayb*. Mola Publications.
- Nagaraj, D., & Tholappan, A. (2020). Perception of secondary level social science teachers towards Information and communication technology. *Journal of Information and Computational Science*, 10(4), 408-414.
- Ornstein, A. C., & Levine, D. U. (2008). *Foundations of Education*. Houghton Mifflin Company.
- Pakseresht, M. J., & Hosseini, A. A. (2014). *An Introduction to Islamic Education* (2 ed.). SAMT.
- Panahi, A. H. (2006). Philosophy of Transcendent Wisdom. *Qabasat*, 11(39-40), 197-220.
https://qabasat.iict.ac.ir/article_17406.html
- Sadeghzadeh, G. F. (2001). Harmony of reason and revelatory teachings of religion in Sadra's wisdom. *Maqalat wa Barrasiha*, 69(0), 203-220.
https://jmb.ut.ac.ir/article_13050_7688eccd56d59fb271ffc2109051a95f.pdf (1010-4968)
 (In Persian)
- Sadraei, M. R., Hajiha, A., Goli Malekabadi, A., & Alamolhoda, S. a. a. (2016). A Study of the Relationship between Mulla Sadra's " Extra-Intellectual Order" and Kierkegaard's "Sphere of Religion" %J Comparative Theology. 7(16), 87-100.
<https://doi.org/10.22108/coth.2016.20771> (2008-9651) (In Persian)
- Sharifi, A. R. (2014). The Status of Curriculum Planning in the Iranian Educational System [Research]. *Quarterly Journal Of Education*, 30(3), 73-92. <http://qjoe.ir/article-1-193-en.html> (In Persian)
- Sobhani, J. (1990). *Researches in boredom and bees: a comparative objective study of Islamic schools of thought*. Society of Seminary.
- Verneaux, R. (1993). *A Look at Phenomenology and Philosophies of Existence* (Y. Mahdavi, Trans.; Vol. 1). Kharazmi. (In Persian)
- Zais, R. S. (1976). *Curriculum: Principles and Foundations*. Ty Crowell Co. .